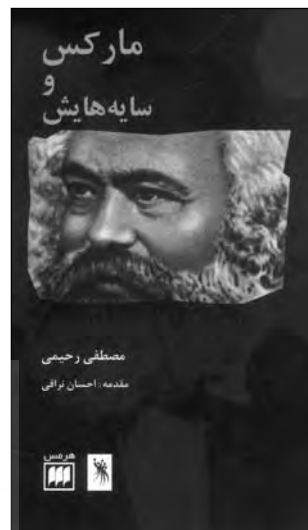


مارکس و سایه هایش

گیتی پورزگی

کارشناس ارشد علوم اجتماعی



- مارکس و سایه هایش

- مصطفی رحیمی

- هرمس - مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن‌ها

- ۱۳۸۳، ۵۰۴ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، ۳۲۰۰ تومان

مقدمه

آیا مارکس هنوز زنده است؟ پاسخ به این سؤال، با توجه به تعداد کتبی که در مورد او هنوز تألیف و ترجمه، نقد و بررسی می‌شود و فرضیه‌های جدیدی که در رد یا تأیید عقایدش، رواج می‌یابد، مثبت است: «مارکس حرفه‌های تازه‌ای داشت و این حرفه‌ها راهگشای پرسشهای جدیدی شدند. پرسشهایی که خبر از ناندیشیده‌ها در کار او نیز می‌دهند. حقیقت نزد مارکس هم نیست. اما خوانش آثار او به ما یاری می‌دهد تا در مسیر کشف حقیقت، به جای ایمان به حقیقتی ابزکتیو و بیرونی دریابیم که خودمان با نیروی زبان‌آوری مان و با اقتدار سخن‌مان در حال ابداع حقیقت هستیم. مارکس نوشداروی نجات بخش را به ما نمی‌دهد، اما یادآور می‌شود که بیماریم و بهتر است که در پی معالجه برآییم. (احمدی، ۱۳۷۹، ۵۷) شادروان مصطفی رحیمی در کتاب «مارکس و سایه هایش» که پس از آنکه دار فانی را وداع گفت، چاپ شده است به ما یاری می‌رساند تا مارکس، مارکسیسم، سوسیالیسم و چند تن از بزرگ‌ترین منادیان آنها را بهتر بشناسیم. اثر او جالب و خواندنی است و در زمینه برخی از مطالبی که در کتاب آمده آنچنان دچار فقر منابع هستیم که بی‌شک مدیون او خواهیم بود.

مروری کوتاه بر کتاب

کتاب شامل یک مقدمه نسبتاً مفصل به قلم احسان نراقی، پیشگفتار، سه بخش و قسمتی با عنوان «پایان سخن» است. در قسمت مقدمه بستر انقلاب روسیه بررسی شده و پس از آن در بحثی مجمل علل و عوامل فروپاشی شوروی ذکر شده است. در قسمت پیشگفتار که تا حدودی زندگی شخصی نویسنده را نیز شامل می‌شود، تلاش شده تا عوامل جاذبه کمونیسم را در برهه‌ای از تاریخ ایرانی ذکر کند و سپس خلاصه کوتاهی از آنچه در

کتاب خواهد آمد، عرضه دارد.

پس از این شاهد قسمت اصلی کتاب هستیم. در بخش نخست به مارکس پرداخته شده است. به محیط پرورش او، به وضعیت جهان در سراسر قرن نوزدهم، وضعیت کارخانه‌ها و کارگراها، منازل کارگران که با شتاب تمام ساخته شده بود و هر گوشه‌ای از آنها به یکی اختصاص داده شده بود، زنان کارگر که تمام روز را در کارخانه مشغول کار بودند و زندگی خانوادگی و اصول عادی اخلاقی از بین رفته بود، به دستمزدها که بسیار نازل بود، ساعات طولانی کار و غیره...

در چنین فضایی، رومان‌تیسیم که مرحله‌ای از حساسیت اروپایی بود شیوع یافت و کارل مارکس نیز از آن تأثیر پذیرفت اما در مکتب او احساس فراق برای گذشته ناپدید نمی‌شود بلکه به آینده بعد سرمایه‌داری معطوف می‌گردد. در همین زمان محیط فلسفی به شدت تحت تأثیر هگل بود. رحیمی نیز بخشی از این فصل کتاب خویش را به هگل و اندیشه‌های وی اختصاص داده است و کوشیده تا جای به جای نشان دهد که کدام قسمت از اندیشه‌های هگل را می‌توان در آراء مارکس ردیابی نمود.

از آن جمله می‌توان به برتری دولت در نظریه هگل اشاره کرد که به برتری پرولتاریا در آراء مارکس تبدیل شده است. و در ادامه با تأسی به نظریات پوپر و سایر منتقدان هگل، اندیشه‌های ضد دموکراتیک هگل ردیابی می‌شود. اما به زعم پوپر، مارکس وضع نابسامان روزگار خود را می‌دید و به سبب بشردوستی، سینه‌ای پر از خشم داشت. او احساس می‌کرد دل دردمندان و ستم‌دیدگان را باید با پیشگویی آرام بخشد و به ایشان امید و حتی اطمینان بدهد که پیروزی با آنهاست. (صفحه ۹۶). آنگاه طی سرفصلهایی همچون «دیالکتیک و انقلاب» و «چگونه مارکس انقلابی می‌شود»، «یوتوپایی مارکس» آراء مارکس تشریح می‌شود.

در بخش دوم کتاب، تحت عنوان «سوسیال دموکراسی»، اندیشه‌های

نه نفع خاصی دارد نه کاری خصوصی. نه احساسی. نه وابستگی‌ای شخصی، نه ملکی، نه مالکیتی نه هیچ. حتی نامی هم ندارد (ص ۳۰۹). به گفته رابرت پاپن، لنین رژیمی به روسیه عرضه می‌کند بر طبق مدل نچایف.

پس از آن نویسنده، وجوه تمایز اندیشه‌های مارکس را با لنین برمی‌شمارد. شاید بتوان او را بیش از برنشتاین تجدید نظر طلب نامید. اما لنین قبل از رسیدن به قدرت با لنین پس از رسیدن به قدرت تفاوت دارد و در ابتدا مدافع شوراهای و گروه‌های خودجوش توده بود. او می‌گوید: فرق دولت بورژوازی و پرولتری این است که دولت پرولتری جدا از توده مردم نیست و تابع آنهاست. (ص ۳۱۸) اما پس از رسیدن به قدرت و مواجهه با مشکلاتی که برای حفظ قدرت برای او پیش آمد، اعلام داشت: مردم نیازی به آزادی ندارند. آزادی یکی از اشکال دیکتاتوری است هیچ وضعی که ارزش عنوان آزادی را داشته باشد، وجود ندارد. (ص ۳۲۱). در بخش‌های دیگر کتاب با لنین و آراء و اعمال او بیشتر آشنا می‌شویم. و در می‌یابیم که او رفته رفته پس از رسیدن به قدرت چگونه تبدیل به موجودی می‌شود که هزاران نفر را با حکم‌هایی که امضا می‌کرد به پای چوبه دار فرستاد. آمار می‌دهد که نویسنده از این کشتارها ارائه می‌دهد واقعاً بهت‌انگیز است.

از جمله اینکه در عرض دو ماه ده تا پانزده هزار نفر در محاکمات صحرایی اعدام شدند. از ۱۲ تا ۱۴ مارس ۱۹۱۹ بین دو تا چهار هزار یابی و اعتصاب‌کننده تیرباران یا غرق شدند. او می‌گوید اگر لازم باشد بگذار هزاران نفر نابود شوند اما کشور باید نجات یابد. او همچون تمام یوتوپیست‌ها بشر زنده را فدای بشر انتزاعی می‌کند. بر پایه همین طرز فکر در ۱۹۲۰ دست‌کم پنجاه هزار نظامی قتل عام شدند. و تمامی اینها در مقایسه با قتل عام‌های دیوانه وار ژوزف استالین که آمار آنها نیز در کتاب آمده ناچیز است.

کشتار هزاران نفر به حکم لنین نشان می‌دهد او نیز همچون تمام یوتوپیست‌ها بشر زنده را فدای بشر انتزاعی می‌کند

کتاب به دلیل فقدان فرضیه، بیشتر مطالب خود را به صورت داده‌های خبری به خواننده عرضه می‌کند

چند نکته

کتابی که معرفی شد، کتابی خواندنی است. خواننده دقیق می‌تواند در خلال سطور آن احساسات نویسنده‌ای را که به طریقی با موضوع بحثش درگیر بوده، تشخیص دهد.

از جمله ویژگی‌های مثبت کتاب آن است که برخی از مطالب آن به خصوص بخش دوم که به برنشتاین، لوکزامبورگ و کائوتسکی اختصاص دارد، فقر منابع فارسی را تا حدی جبران می‌کند. امتیاز دوم این کتاب تألیفی بودن آن است. درواقع هرچند که ارزش ترجمه‌های روان و بی‌اشکال را

نمی‌توان انکار کرد، اما به هر حال ذهنیت ایرانی باید خود را در فضای علمی و فلسفی درگیر کند. ترس از وارد شدن فرد ایرانی با مفاهیم و اندیشه‌های علمی چیزی جز عقب ماندگی را به ارمان نخواهد آورد. لذا چنین جسارت‌هایی را باید به فال نیک گرفت.

بدون اینکه بخواهیم از ارزش و اعتبار اثر حاضر بکاهیم به ذکر چند مورد می‌پردازیم. اولین مطلبی که به نظر می‌رسد، نداشتن فرضیه‌ای آشکار است. به همین علت مطالب بیشتر به صورت داده‌های خبری به خواننده انتقال داده می‌شود. شاید همین امر موجب شده باشد که در برخی قسمت‌ها به ویژه قسمت اول «مارکس» نوعی بی‌برنامگی را شاهد باشیم. مخاطب در پی بردن به هدف مؤلف در این بخش دچار سردرگمی می‌شود.

این مشکل در بخش دوم تحت عنوان «سوسیال دموکراسی» کمتر دیده می‌شود. تیتراها مناسب است و مطالب غیرمرتبط کمتر دیده می‌شود. بداعت نسبی این بخش از کتاب نیز به جذابیت آن می‌افزاید.

در بخش سوم «لنین و لنینیسم» به روشنی درمی‌یابیم که در عین اینکه مؤلف کوشیده تا بی‌طرفی خود را حفظ کند، اما مشخص است که به چه نوع سوسیالیزی تعلق خاطر بیشتری دارد و از کدام گریزان است که البته با توجه به جنایاتی که لنین و پس از او استالین مرتکب شده‌اند، نمی‌توان به ایشان ایرادی وارد ساخت.

گذشته از این در جزئیات نیز برخی مطالب مناقشه برانگیز دیده می‌شود. مثلاً نویسنده به مرجعیت پرولتاریا در آراء مارکس اشاره می‌کند. (ص ۷۹) در تقابل با چنین حکمی برخی معتقدند که مارکس مرجعیت را نه به پرولتاریا بلکه به کار انسان داده است. از نظر مارکس، جهان عینی برخلاف آنچه به نظر طبقات حاکم می‌رسد پدیده‌ای ازلی و ابدی و ساختاری نیست، بلکه پدیده‌ای است چون مایع منجمد شده‌ای که در زیر پوسته متصلب آن، کار انسان، به عنوان ماده اصلی تشکیل دهنده کل پدیده‌های اجتماعی ساری و جاری است. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۱). به طور کلی زیربنا در اندیشه مارکس فرآیند کار و پراکسیس انسان در تاریخ است و رو بنا مجموعه محصولات عینیت یافته کار است. (همان: ۳۲)

اختلاف نظرها، چالش‌ها و بازخوانی‌ها همچنان ادامه دارد. مارکس هنوز زنده است. موافق و مخالف دارد. جذب می‌کند، واپس می‌زند و زیاست. گذشته از برخی نظریات و آرائش که نشان داد به طور بالقوه توانایی تبدیل به مخوف‌ترین دولت‌ها را دارد، مردی انسان دوست بود، اما انسان دوستی خشمگین. در نامه مورخ ۵ ژوئیه خویش به انگلس می‌گوید:

«تیره روزی و فقری که من از دو ماه پیش تاکنون در آن دست و پا می‌زنم به حدی است که امیدوارم نصیب بدترین دشمنان من هم نشود. وقتی که می‌بینم همه استعدادها، فکری و نیروی کاری

من در یک چنین فقر دهشتناک و نفرت‌انگیزی تباه می‌شود دلم به درد می‌آید و خشم سراپای وجودم را فرامی‌گیرد.» (مارکس، ۱۳۶۳: شش)

منابع:

- ۱ - احمدی، بابک (۱۳۷۹) مارکس و سیاست مدرن. نشر مرکز.
- ۲ - بشیریه حسین (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی سیاسی. نشر نی.
- ۳ - مارکس، کارل (۱۳۶۲) گروندریسه. باقر پرهام و احمد تدین. نشر آگه.

متفکرین سوسیال دموکراسی برنشتاین، کائوتسکی، روزا لوکزامبورگ و ژان ژروس بررسی می‌شود. برنشتاین متفکر بزرگی است. مستقل فکر می‌کند و جرأت انتقاد دارد. این را از خواندن بخشی از کتاب که به وی اختصاص دارد درمی‌یابیم. برنشتاین تجدید نظر طلب است، نه تنها نسبت به مارکس که حتی نسبت به خودش؛ او ابتدا معتقد بود که طبقه کارگر نباید انقلاب کند زیرا این کار محرکی می‌گردد برای فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری که برای رسیدن به سوسیالیسم کارکرد بی‌وقفه آن ضروری است؛ اما بعدها استدلال می‌کند که: طبقه کارگر نباید انقلاب کند زیرا فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری ناممکن است. (ص ۱۴۶). در همین راستا او معتقد بود که سوسیالیسم در سایه دموکراسی پارلمانی میسر است و دیکتاتوری به سوسیالیسم منتهی نمی‌شود. به نظر وی بنیان سوسیالیسم علمی پایه‌گذار دولتی قدر قدرت و همه جا حاضر هستند. برنشتاین چنین دولتی را با عبارت تمسخرآمیز «دولت نگهبان شب» به باد انتقاد گرفت.

او دموکراسی را دستاورد بورژوازی که باید منهدم شود ارزیابی نمی‌کند بلکه بر عکس، معتقد است، دموکراسی از اختلافات طبقاتی می‌کاهد و بی‌عدالتیها را اصلاح می‌کند. و حتی برخلاف نظر مارکس نظریه زوال دولت را قبول ندارد. و بر دوام آن تأکید می‌کند. او پادزهر بوروکراسی را نگهداری و توسعه نهادهای مبتنی بر نمایندگی می‌داند. در این قسمت مؤلف تفاوت دیدگاههای مارکس، انگلس و تاحدودی لنین را با برنشتاین در مورد دولت بررسی می‌کند. و عنوان می‌دارد که برخلاف آنها، برنشتاین معتقد است که «دولت مدرن» قابل اصلاح است نه نهادی تغییرناپذیر. این اصلاح با دخالت مردمان بدون نیاز به شورش صورت می‌گیرد. بنابراین نیازی هم به دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اصلاح و تکامل به صورت تدریجی و بدون خشونت حاصل می‌شود.

متفکر دیگری که نظریاتش بررسی می‌شود، کائوتسکی است. در مقابل تردیدهای جدی‌ای که توسط برنشتاین در مورد نظریه‌های مارکس ایجاد شده بود کائوتسکی سعی کرد که به طریقی بین نظریات مارکس و واقعیات موجود ارتباط ایجاد کند. برنشتاین می‌گفت: «شماره دهقانها کاهش نمی‌یابد، طبقه متوسط نابود نمی‌شود، بحرانها تشدید نمی‌گردد، فقر و بردگی [در اروپا] در حال افزایش نیست» (ص ۱۸۴) اما کائوتسکی معتقد بود که انقلاب رخ خواهد داد ولی لزوماً خشونت بار نخواهد بود. انقلابی آرام! هر چند که وی در ابتدا به وجود خشونت معتقد بود اما حتی در این حالت نیز معتقد نبود که خشونت به استقرار دیکتاتوری طبقاتی منجر شود. به تعبیر بهتر برای رسیدن به سوسیال دموکراسی خشونت را ضرورتی تئوریک

نمی‌داند. (ص ۱۹۸) اما پرولتاریا. بدون همکاری روشنفکران آنها قادر به شناسایی هدف خود نیستند. هرچند که این همکاری در سطح ارائه آگاهی باقی می‌ماند. پرولتاریا در مورد اداره جنبش خود نیازی به ایشان ندارد.

کائوتسکی به دنبال آزادی بود. و به همین دلیل نیز دموکراسی را می‌پذیرفت و بلشویسم را دشمن وحشی آزادیها می‌خواند. وی از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ هفت کتاب در دفاع از حکومت مردم و ضدیت با دیکتاتوری کمونیستی نوشت شاید بتوان غایت اندیشه‌های وی را در جمله‌ای از خود او بازگویم: هدف نهایی ما، که امید است به روشنی درک شود، سوسیالیسم نیست، بلکه عبارت است از الغای رسم استثمار، به هر گونه که باشد و نابودی هر نوع ستم، ستم بر هر طبقه، هر حزب، هر ملت و هر نژاد.

روزا لوکزامبورگ سوسیالیست انقلابی دیگری است که در کتاب از او بحث شده است. او به آگاهی توده‌ها و عمل خود به خودی آنها معتقد بود او می‌نویسد اعتصابهای توده‌ای عامل محوری مبارزه انقلابی کارگران برای کسب قدرت است. اما این کسب قدرت به دلیل ایجاد دیکتاتوری نبود او مدافع دموکراسی است و آن را شرط لازم برای رستگاری پرولتاریا می‌داند که باید به هر قیمتی حفظ شود و در انتقاد از بلشویکها می‌نویسد: با حذف دموکراسی، سرچشمه‌های زندگی بخش همه دستاوردها و پیشرفتهای معنوی می‌خشکد. بدون انتخاب عمومی، بدون آزادی بی‌قید و شرط بیان و گردهمایی، بدون برخورد آزادانه اندیشه‌ها، زندگی در همه نهادهای اجتماعی می‌پژمرد و تنها پوسته‌ای از آن به جا می‌ماند. آزادی برای هواخواهان حکومت یا اعضای یک حزب هر قدر پرشمار باشند به هیچ رو به معنای وجود آزادی نیست. آزادی یعنی آزادی برای دگراندیشان. (ص ۲۵۵)

از اندیشه‌های جالب توجه روزا لوکزامبورگ آن است که سوسیالیسم را نه به عنوان امری ضروری بلکه به عنوان امری اخلاقی قلمداد می‌کند و این در تقابل آشکار با آراء مارکس است؛ او می‌گوید در نهانگاه تاریخ هیچ ضرورتی نهفته نیست، تاریخ را آدمیان می‌سازند و هر چه را آدمیان می‌سازند ضرورت ندارد زیرا آدمیان آزادند.

شرح آراء ژان ژروس سوسیالیست آزادیخواه و صلح طلب بخش بعدی کتاب را به خود اختصاص داده است. او با استعمار و جنگ به شدت مخالف بود و دیکتاتوری پرولتاریا را نمی‌پذیرفت. در این قسمت گزیده سخنرانیهای ژروس آورده شده است. در آنها می‌توان رگه‌های اختلاف او را با مارکس به خوبی مشاهده کرد. از جمله اینکه: «من این گفته مارکس را نمی‌پذیرم که

برتری دولت در نظریه هگل به برتری پرولتاریا

در آراء مارکس تبدیل شده است

برنشتاین تجدید نظر طلب است، نه تنها نسبت به مارکس که حتی نسبت به خودش؛ او ابتدا معتقد بود که طبقه کارگر نباید انقلاب کند زیرا این کار محرکی می‌گردد برای فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری که برای رسیدن به سوسیالیسم کارکرد بی‌وقفه آن ضروری است

مذهب، سیاست، اخلاق فقط بازتاب پدیده‌های اقتصادی‌اند. در انسان چنان نفوذی از خود انسان و محیط اقتصادی هست که جدا کردن زندگی اقتصادی از زندگی اخلاقی را ناممکن می‌گرداند. (ص ۲۹۲)

لنین و لنینیسم بخش بعدی کتاب را به خود اختصاص می‌دهد. بلانکی و نجایف از جمله کسانی‌اند که هم‌تراز مارکس و انگلس و هگل بر روی لنین تأثیر گذارده‌اند. بلانکی معتقد به اقدام و توطئه است. برخلاف مارکس که انقلاب را شامل دو امر متضاد یعنی سازندگی و ویرانگری می‌داند، بلانکی تنها به عنصر ویرانگری اعتقاد داشت و علاقه به تخریب را یک انگیزه خلاق می‌دانست. نجایف نیز معتقد به عمل و اقدام بود. او در شرعیات انقلاب می‌نویسد: انسان انقلابی کسی است از پیش پاکبخته او